

غزلی لایق



نگاهی به نیم رخ دیگر "واقعیت"

بخش چهارم

سیر پیشآمدها پس از قیام نظامی ثور ۱۳۵۷ چنان شد که در زورآزمایی های بی ضرورت برای کسب قدرت بیشتر، یک بخش رهبران پرچمی مجبور به ترك وطن گردیدند و بخش دیگر از میدان معرکه ی که خود ساخته و پرداخته بودند، رضاکارانه سر بی درد خود را بیرون کشیدند و توده ی پرچمی ها را در يك فریب بزرگ در برابر خلقی ها و امین به مصاف نا به خردانه و نابرابر تحریک، تشویق و به ساده گی رها کردند .

محاسبه دقیق صورت گرفته بود:

"رفقا" به صورت "دسته جمعی" به خارجه میروند؛ رفتن خویشرا تبعید و زورگویی خلقی ها رنگ می بخشند؛ موضعگیری بارق شفیعی و سلیمان لایق در بیروی سیاسی را

جفا و تسلیم طلبی و خیانت به مدرسه ی "پرچمیزم" قلمداد میکنند؛ رده های پرچمی را بالای وحدت حزب بی ایمان میسازند؛ نفرت و کینه ی آنها را در برابر "تسلیم طلب ها" به اوج میرسانند تا در غیاب شان فرکسیون پرچمی را زیر تأثیر رهبری خود قرار داده نه توانند؛ ساختار های مخفی و کار مخفی را حقانیت می بخشند و رده های پرچمی را برای رسیدن به پیروزی تحریک میکنند و به اینگونه جوقه جوقه آنها را به کشتارگاه های امین میفرستند: کسی گفته بود که "بلی، امین می کشت، ولی دست نا مرئی زنده ها را به کشتن پیش میکرد"؛ طبق محاسبه، امین و خلقی ها ناگزیر نابود میشوند و قهرمان های نو و کبوتران رهایی بخش داخل معرکه میشوند؛ و به اینصورت حق به حقدار میرسد و مداخله در آن ظلم!

یگانه چیزی که در این محاسبه از نظر انداخته شده بود، بهایی بود که برای آن در این بازی غیر اخلاقی باید پرداخته می شد .

□□□□□□

اشیا را باید به نام های خودش شان نامید !

و به این ترتیب، رهبری پرچمی ها پس از باختن وزن و نقش خویش در جنگ قدرت، به کار مخفی میان رده های پرچمی ها فرمان دادند و ندا برآوردند که : "خلقی ها دولت را اشغال کردند، پرچمی ها باید حزب را اشغال کنند!" (گزینه ی واژه ها شرطی است). روز و تاریخ صدور این فرمان و اینکه از جانب کدام شخصیت طراز نخست این فرمان به امضا رسید، در هیچ سند و دستاویزی حزبی ثبت نه گردیده، ولی محترم پنجشیری مدعی است که از "تاریخ ۱۴ جوزای سال ۱۳۵۷ عملاً فعالیتهای مخفی فرکسیون پرچم آغاز یافت." در این روز جلسه ی بیروی سیاسی باید روی توسعه ی کمیته مرکزی، منجمله با افزایش ۱۸ افسر نظامی شریک در قیام ثور تصمیم میگرفت. کارمل با این تصمیم مخالفت میکرد و "...مایل بود که به رسم اعتراض جلسه را ترک کند. اما هنگامیکه چشمانش به سیما های خشمگین افسران مسلح افتاد بیدرنگ به سوی میز جلسه برگشت و گفت حالا به حقایق اوضاع پی برده، پیشنهاد میکنم تا اعلان کنید که دیگر

پرچم به حیث يك فرکسیون مساوی الحقوق حزب وجود ندارد." (ظهور و زوال...، صفحه ۱۰۹، بخش دوم). این به آن معناست که با وجود امضای سند وحدت سال ۱۳۵۶ تا این لحظه "پرچم به حیث يك فرکسیون مساوی الحقوق" در حزب واحد به حیات خود ادامه میداده است !!!

برای اجرای متن آن فرمان و سرو سامان دادن کار جداگانه ی مخفی میان پرچمی ها، در گام نخست شهید نجیب الله، زنده یاد محمود بریالی و عبدالوکیل برگزیده شدند. به زودی در هتل کابل پایگاه جداگانه و جدید دید و بازدید های پرچمی های ناراض شکل گرفت و با سرعت به محل ازدحام پرچمداران ملکی و نظامی مبدل شد. از قضای روزگار باری من هم در يك دیدار با شهید نجیب الله از این قرارگاه جدید دیدن کرده بودم. افزون بر آن، دفتر سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان (محترم برهان غیائی) و دفتر مرکزی ریاست سره میاشت (دکتورس اناهیتا راتبزاد) نیز به جایگاه های مناسب و بی درد سر دیدار های کادر های ناراض پرچمی مبدل گردیدند .

طبعاً، جنبیدن های ضد وحدت و نمایش هستریک بی باوری نسبت به رهبری حزب، حاکمیت و "انقلاب" و نیز واکنشهای جدایی خواهانه از جانب کارمل فقید و حلقه ی نزدیک به خودش از دید ارگانهای خبرچینی و نیز ساختار های حزبی خلقی ها به دور نه مانده و به سرعت زنگ خطر را در گوشهای رهبران حزبی و پیش از همه شادروان تره کی و حفیظ الله امین به صدا در آوردند. رهبری حزبی این عمل را يك حرکت ضد وحدت تلقی کرده و آنرا به حیث تخطی آشکار از سند وحدت سال ۱۳۵۶ به جلسه ی بیرونی سیاسی حزب پیشکش نمودند .

از پدرم شنیده بودم که در همین گیر و دار ها، شام یکی از روزها تره کی پدرم را به محل بود و باش خودش در کوتی باغچه فرامیخواند و ضمن گفتگو به بهانه ی گلایه به وی میگوید: "لایق صاحب من به ببرک جان در حیرتم، بیرون از حزب دست به ایجاد سازمان مخفی زده است. شما ببینید که به بریالی وظیفه میسپارد تا منظم به دیدار من بیاید و از من تعریف و تمجید کند و مرا رهبر و پیشوا بنامد، به من اطمینان القا کند، ولی نجیب را پیهم بر ضد من تحریک کرده و باعث میشود که در دیدار ها با من بر من بتازد و خشم و کینه بر علیه من تبارز دهد و مرا مجبور به اقدام برضد وی نماید. نه میدانم که او باز مصروف چی بازی است؟" (گزینش واژه ها شرطی است)

در فرجام، پس از پرخاشهای پیهم میان رهبران پرچمی و خلقی، جلسه ۱۷ جون ۱۹۷۸

نجیب، وکیل و بریالی را به خاطر عدول از توافقات کنفرانس وحدت حزب و ایجاد هسته ی جدای ضد حزبی با اکثریت آراء مجبور به رفتن به سفارتها کرده و به اینگونه نخستین درز میان رهبری پرچمی ها را علنیت می بخشد. این در حالیست که با عضویت فوق العاده ی حفیظ الله امین در پلینوم اول ماه می (۱۹۷۸) ۱۱ ثور (۱۳۵۷) اکثریت بدون چون و چرای خلقی در بیروی سیاسی تأمین گردیده بود. لایق و بارق با رأی خویش از وحدت و یگانه گی حزبی پشتیبانی میکنند و به رفتن آن سه تن موافقت میکنند. افسانه ی "خیانت" و "صداقت" از همین جلسه ی بیروی سیاسی رنگ میگیرد و با بیشرمی و بیرحمی شهری میان رده های پرچمی ها پخش میگردد تا به این ترتیب روی لغزشهای وحشتناک خویش را خاک بپوشانند.

اما خیانت از اینجا آغاز نه گردید، بلکه از ناراستی در برابر وحدت حزب، از ناراستی در پیمان برای برانداختن حاکمیت داؤد خان، از ناراستی در اجرای نقش پر رمز و راز در روز قیام ثور و از ناراستی در شکستن تعهد وحدت و آغاز پنهان کاری رنگ گرفت. آدرس دقیقتر این ناراستی ها را نه در کمیته مرکزی، نه در بیروی سیاسی آن و نه در پیشآمد چهره های جداگانه حزبی، بلکه در کردار و پندار دارالانشأی آن و مردان شماره یک رهبری همان حزب باید پیگیری نمود .

شوریدن و عصیان رهبران پرچمی گرویده به ببرك کارمل به معنی تخطی آشکار از سند وحدت سرطان سال ۱۳۵۶ و به رسمیت نه شناختن نقش رهبری کننده ی تره کی بود. فرمان آغاز کار جداگانه ی ساختاری مخفی به معنی خودسری و نافرمانی در برابر امر وحدت حزبی در حساس ترین لحظه های اشغال قدرت سیاسی از جانب حزب بود. و سرانجام، این عمل، دوگانه گی و جدایی را در رده های نیروهای مسلح کشور دامن زده و در فرجام حاکمیت جوان را با چالش وحشتناک رویارویی نظامی میکشاند. این در حالی بود که تانکها و نیرو های نظامی انقلابی هنوز به قرار گاه های خویش بر نگشته و در کوچه های شهر آماده ی اجرای هر نوع دستور نظامی بودند .

همانا فیصله همین جلسه به سرعت میان پرچمی ها پخش میگردد و اعلام میکنند که لایق و بارق به خاطر چوکی های وزارت و روحیه "تسلیم طلبی" به دشمن پیوستند. من به نقش موضعگیری آنها و جزئیات و نیز دلایل آن اینجا نه میپردازم تا به من اتهام وکالت از جانب آنها را وارد نه سازند، اما باید یاد آوری کنم که خیلی کودکانه خواهد بود تا بالای تمام پیش زمینه های همان پیشآمد به یکباره خاک انداخت و فقط بارق و لایق برای ابراز رأی شان بر علیه نجیب، وکیل و بریالی را در تیر رس اتهام و بعداً بی اعتمادی

پرچمی ها قرار داد. هرگاه رأی آن دو با کارمل فقید میبود، باز هم رهبری پرچمی نه میتوانست اکثریت بیروی سیاسی را به نفع خویش تأمین کند. چنین تبلیغات برای کارمل فقید دو سود داشت: نخست، در صورت بیرون رفتن نامبرده از کشور (که قبلاً آماده گی آنها گرفته بود) چهره های نام گرفته بالای رده های پرچمی ها اعمال نفوذ نه می کنند. دوم، تحریک پرچمی ها برای پنهانکاری و انتقام، تره کی و امین را بیشتر عصبانی ساخته و در آنها روحیه انتقامجویی را شدت بخشیده و در فرجام آنها به تصفیه ی پرچمی ها پرداخته و به اینگونه پرچمی های زجر دیده و عذاب کشیده تنگتر به دور "رهبر" حلقه می زنند.

از جلسه ی ۱۷ جون ۱۹۷۸ در نوشته های پیشکسوتان همان حزب چون آقایان کشتنمد، پنجشیری و زیری یا یادی صورت نه گرفته و یا هم خیلی مصلحت آمیز و پر از ابهام روی آن تماس گرفته شده است. اما به هر حال محترم کشتنمد یادآوری میکند که "... در جلسه مؤرخ ۱۷ جون ۱۹۷۸ بیروی سیاسی، امین با اکثریت خلیها تصمیم گرفت که شماری از اعضای رهبری پرچمیها را به خارجه تبعید کند..." (صفحه ۳۷۸) و در صفحه ی بعدتر ادامه میدهد که: "فشار بر کارمل از طریق آرای اکثریت اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی شدت یافت. با استفاده از آن بیروی سیاسی به تاریخ ۲۴ جون با اکثریت آرا فیصله کرد که شماری از رهبران پرچمی ها به خارجه فرستاده شوند. کارمل وادار گردید که به آن تن در دهد..." (صفحه ۳۸۰) و ادامه میدهد که "...امین به جای کارمل مقام منشی کمیته مرکزی حزب را احراز کرد. ولی حرف در اینجا پایان نه یافت و متعاقباً اعزام عده دیگری از اعضای رهبری پرچمیها به خارجه مطرح گردید. در نتیجه کارمل به چکوسلواکیا، اناهیتا راتبزاد به یوگوسلاویا، محمود بریالی به پاکستان، نور احمد نور به ایالات متحده امریکا، نجیب الله به ایران و عبدالوکیل به بریتانیا به حیث سفیر تعیین و اعزام شدند..." (صفحه ۳۸۰)

فردای آن، به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۸ کارمل فقید در يك گفتگوی غیر معمول و فردی با شادروان تره کی تقاضا میکند تا وی را به خارجه بفرستد. این تقاضا در همان برهه ی حساس تاریخی کمر رهبری پرچمی در حزب واحد را شکستانده و آخرین میخ را با بیرحمی بر تابوت وحدت دو جناح حزب میکوید.

محترم کشتنمد در "یادداشتهای سیاسی و..." چنین مینویسد:

"او(کارمل) به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۸، در حالیکه سفیر شوروی پوزانوف و سرمشاور

حزبی خارازوف نزد تره کی بودند، به دفتر کار وی وارد گردید. کارمل بدون توجه به سفیر کبیر، از اوضاع و احوال پیش آمده بشدت شکایت نمود... معهذا، بر طبق یادداشت پوزانوف در يك سند رسمی محرم که در سال ۲۰۰۰ بر روی شبکه ی انترنت برگردان آن به زبان انگلیسی پخش گردیده است، کارمل چنین اظهار داشته بود:

اخیراً به نظر میرسد که وحدت در حزب از میان رفته است و این امر بدون تردید تأثیر منفی بر خود حزب، بر اداره دولت، ارتش و انقلاب و بر اعتبار شوروی وارد مینماید و میتواند به عواقب ناگواری منجر گردد... من نه میخوامم پرابلمی ایجاد نمایم تا نه دوست و نه دشمن نه توانند از موقف من بهره برداری نمایند. بر طبق فیصله ی مؤرخ ۱۷ جون ۱۹۷۸ بیروی سیاسی کمیته مرکزی شماری از رفقا بحیث سفیر به کشور های خارجی فرستاده خواهند شد. من و نور احمد نور... (و نیز دکتورس اناهیتا راتبزاد- غرزی) مفید میدانیم که به حیث سفرا یا در تحت نام تدای صحی به خارجه برویم تا اینکه زمینه برای تحریکات علیه مردم نجیب و صادق داده نشود... متاسفانه من نه در حزب و نه در ارتش امکانات آنرا ندارم که از تزشهای خویش دفاع نمایم..." (صفحه ۳۷۹)

با تمام درهمی و برهمی نقل های بالا از کتاب محترم کشتمند، میتوان ساده به این نتیجه رسید که بیروی سیاسی کمیته ی مرکزی به تاریخ ۱۷ جون سال ۱۹۷۸ سه عضو جوان کمیته ی مرکزی حزب (نجیب الله، محمود بریالی و عبدالوکیل) رابه منظور تخطی از سند وحدت ۱۲ سرطان ۱۳۵۶ و سازماندهی و سمتدهی ساختار های مخفی و موازی پرچمی ها با اکثریت آرا مجازات و به خارجه فرستاد. اما روی فرستادن فقید کارمل و نور احمد نور و دکتورس اناهیتا راتبزاد به خارجه هیچنوع جلسه ی بیروی سیاسی دائر نه گردیده است و هیچ سند و گواهی حزبی و یا فردی در این باب وجود نه دارد. این اقدام به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۸، یعنی يك روز پس از جلسه ی مشهور بیروی سیاسی، در يك معامله ی شخصی میان بربك کارمل و نورمحمد تره کی در حضور سفیر شوروی به درخواست و رضایت کارمل فقید به منصه ی اجرا گذاشته شده است. و هرگاه این احتمال را بپذیریم که به تاریخ ۲۴ جون ۱۹۷۸ جلسه دیگر بیروی سیاسی روی فرستان کارمل، نور و اناهیتا به سفارتهها صحه گذاشته باشد، پس چنین جلسه و فیصله ی آن باید کاملاً در مطابقت با درخواست فردی کارمل از تره کی صورت گرفته باشد که کارمل به تاریخ ۱۸ جون از تره کی تقاضا نموده بود.

درخواست فردی بربك کارمل از نورمحمد تره کی بار منفی یا مثبت هر راز و رمزی را که باخود حمل میکرد و با هر نیت و هدفی که به آزمون گرفته شده بود، تیری بود که از کمان بازی های پیچیده ی سیاسی همان برهه به خطا رها شد و بدون آنکه ما انتظارات و

محاسبه های کارمل فقید از آن حرکت بی اساس را بدانیم، برای تره کی و تیم رهبری خلقی ها دستاویز مهم و منحصر به فرد برای حل خیلی بی در دسر و صرفه جویانه ی غایله ی حکومتداری میان "پرچمی ها" و "خلقی ها" در همان لحظه پر تنش به دست داد که در فرجام وطن، مردم و حزب و به ویژه پرچمی ها بهای سنگینی در برابر آن پرداختند. به گواهی يك گذارش مخفی منابع روسی، کارمل در چال خویش دچار اشتباه بزرگ گردید و خیلی دیر شده بود تا این حرکت خود را دوباره بتواند تصحیح کند. تره کی به زودی دست به کار شد تا با حفیظ الله امین این خواست کارمل را برآورده سازد.

در بستر مطالعه ی این برگه ی تاریخ همان حزب داغدیده، در میان ورق های یادداشتهای پدرم به يك یادداشت معتبری چشم خورد که از زبان راوی و گواه معتبری به ثبت رسیده است:

... "وقتی در سرطان ۱۳۵۷ بېرک کارمل به ایالات متحده امریکا به حیث سفیر افغانستان معرفی و مقرر گردید و آقای نور احمد نور به پراگ، وکیل به لندن، اناهیتا به یوگوسلاویا، محمود بریالی به پاکستان، کشتمند به تریپولی...، کارمل با نور موافقت کرده، نور به جای کارمل به ایالات متحده فرستاده شد و بېرک کارمل به پراگ به حیث سفیر افغانستان معرفی گردید. داکتر نجیب الله به تهران به حیث سفیر کبیر فرستاده شد..."

در این میان برخی رهبران حزبی تلاش نمودند تا سفرا را از رفتن به وظایف در خارجه منصرف ساخته و به نه رفتن به خارجه ترغیب و تشویق کنند. در يك تلاش ناکام، طی نشست خصوصی با گروه سفرا به خاطر بحث روی مساله ی انصراف از وظایف سفارتی و تنها نه گذاشتن همزمان حزبی شان در کشور، به گفته ی راوی "... نور احمد نور و عبدالوکیل هردو با هم اصرار کردند که رفتن رفقای مذکور به وظایف سفارتی حتمی است، ما تصمیم خود را گرفته ایم. اگر نه رویم امین مارا می کشد، وظیفه ی همه گانست که سر خود را نجات دهد..."

بعد از آن گروه سفرا یکی پی دیگر و با عجله کشور را ترك کردند و داستان پیوستن به سرزمین های امن به پایان خود رسید. " (سلیمان لایق، خاطرات من در انقلاب افغانستان،

جلد ۲۵، صفحه های ۶۳-۶۵)

اگر با آنها خلاف آنچه واقع گردیده بود، بپذیریم که "خیانت" فرصت طلبان "منجر به این تبعید "رفقا" و تباهی فرکسیون پرچمی درون حزب واحد گردید بود، چرا رهبران تبعید شده، سرنوشت خویشرا جدا از صفوف و کادر های پرچمی رقم زدند و آنها را در برابر يك رقیب متعرض و عصبی تنها گذاشتند و خود را به ساحلهای آرام و بی خطر خارجه رساندند؟ چرا گزینه ی ماندن در کشور را چون محترم کشتمند نه پذیرفتند؟ مگر نه میتوانستند که با تغییر تاکتیکها و شیوه های مبارزه جلو خودسری ها و قربانی های خونین امین را سد سازند؟ نه میتوانستند که با دیگران به اختفا روند و کار سازمانهای مخفی را اداره و رهبری کنند؟

آنها گویا خود از ترس کشتار امین وطن را ترك کردند، پس چرا هزاران پرچمی را به جادوی پیروزی قریب سحر کردند و به چنگ "کام" و "اگسا" و "سروری" و "عزیز" و "اسد" ... با ناجوانمردی شهری رها نمودند؟ حداقل کشتمند و لایق و قادر و رفیع از همان زندان مخوف امین و امینی ها زنده بیرون آمدند!!! و در نهایت، برای "انقلابی" مرگ که بهانه نیست!!! در این روال میشود ده ها و صدها پرسش از این گونه را ردیف کرد.

فکر میکنم گزینه ی نه رفتن از کشور برای آنها افتخار آفرین تر از آن بود که در تحلیل نهایی مجبور شوند با ساز و برگ بیگانه و سوار بر تانک قشون سرخ در رکاب اسدالله سروری، قاتل هزاران پرچمی، بر تخت بی افتخار کشتار ها و بیدادگری ها بنشینند و با این عمل روی حاکمان فروخته شده در تاریخ کشور را بشویند و سرافکنده گی جاودانی را کمایی نمایند .

صفحه ی حضور نیروهای جنگی شوروی در افغانستان و سرگذشت حزب و رهبران آن نیاز به کنکاش جداگانه دارد که به زودی به این مبحث خواهم پرداخت